نگاهی به پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی فقه و عرفان

مرتضی قرایی•

چکیده:

دراین نوشتار تلاش کرده‌ایم با بررسی تاریخی ـ تحلیلی آموزه‌های فقهی و عرفانی، و با استفاده ازدستاوردهای روان‌شناسی، وآموزه‌های دینی و مذهبی تفاوت نگاه عرفانی وفقهی را نسبت به انسان نشان دهیم. یکسان‌نگری نسبت به انسان، تلقّی شهروندی از او، بی‌توجهی یا کم‌توجهی به سنخ روانی انسان‌ها و غیره از سوی فقه وفقیه؛ درمقابل توجه به تفاوت‌های انسان‌ها، تفرّد، اهتمام به سنخ‌های روان‌شناختی انسان‌ها و غیره درنگاه عرفانی و عارفان را به تصویر کشیده‌ایم.

واژگان کلیدی: فقه، تصوف، سنخ روانی، انسان‌شناسی، عرفان.

•. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی.
E-mail: mortezagharaee@yahoo.com

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

مقدمه

بررسی این مسئله که مبانی نظری و نگرش عرفانی و فقهی، یا نگاه عارفان و فقیهان به انسان یکسان است، یا هر یک از این دو شاخه معرفت، و هر یک از این دو گروه تلقّی و برداشتی مغایر با گروه دیگر نسبت به انسان دارد، متوقّف بر بررسی و تأمل در باب مطالبی است که در حکم تمهید مقدمات برای پاسخ به این مسئله است. در واقع، مسئله این است که آیا با کندوکاو در آراء عارفان و آموزه‌های عرفانی از یک‌سو، و دیدگاه‌های فقیهان و آموزه‌ها، امر و نهی‌های فقهی از دیگر سو، می‌توان گفت با دو گونه انسان‌شناسی متفاوت روبارو‌ییم؟

روشن است مخاطب هر دو شاخهٔ معرفت، و هر دو گروه عارفان و فقیهان انسان است؛ هر دو قواعد، دستورالعمل‌ها، توصیه‌ها، و هنجارهایی را برای انسان مقرر می‌دارند. صرف‌نظر از هدفی که این دو شاخهٔ معرفت برای انسان در نظر دارند، که با به کار بستن هنجارها وتوصیه‌های هر یک از این دو توسط انسان باید محقق شود، مخاطب هر دو شاخه انسان است، و هر دو گروه انسان را نشانه رفته و می‌روند. ناگفته نماند؛ هدفی که هر یک از این دو شاخه برای انسان درنظر دارند نیز، بخشی از مسئلهٔ مورد بحث است. باید دید هر یک در صددند فرد یا جامعه را از این وضع موجود نامطلوب به چه وضعیتی برسانند که مطلوب می‌دانند.

ازاین‌رو لازم است بررسی تاریخی کوتاهی از مسلک‌ها، دیدگاه‌ها، وآموزه‌های عرفانی به دست داده، تا از غور در آن‌ها بتوانیم مبانی انسان‌شناختی عارفان را استخراج و استنتاج کنیم. از سوی دیگر، با وارسی و باریک‌اندیشی در آراء فقها واحکام و هنجارهای فقهی، نوع نگاه فقه به انسان را از میان آن‌ها به‌دست آوریم. از همه مهم‌تر، از آنجا که تمام آموزه‌های فقهی و عرفانی متوجه انسان است، بدیهی است یافته‌ها و دستاوردهای بشر در حوزه انسان‌شناسی نقش بسیار مهمی در بررسی‌ها و سرانجام داوری‌هایی خواهند داشت که باید در این باره داشته باشیم. در این میان دستاوردهای روان‌شناسی، به معنای امروزی که شاخه‌ای از علوم تجربی انسانی، و غیر از معرفت‌النّفس فلسفی است، را نباید از نظر دور داشت. پیدا است گاهی برای تایید و تقویت موضعی که در داوری و نتیجه‌گیری اتخاذ می‌شود افزون بر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

بهره‌گرفتن از یافته‌های بشری، استناد و استشهاد به متون مقدس و آموزه‌های دینی و مذهبی راه‌گشا و روشنگر خواهد بود.

چنین به‌نظر می‌رسد که مبانی انسان‌شناسی عرفان و فقه متفاوت است. وانگهی، تلقی عرفانی از انسان، با توجه به تاکید بر تفاوت‌های افراد انسانی با یکدیگر، هم به حقیقت نزدیک‌تر است و هم در رشد و تربیت معنوی انسان کارآیی بیشتر دارد.

توجه به سه نکته در ابهام زدایی از بحث سودمند است:

- سخن بر سر فقه بما هو فقه، و فقیه بما هو فقیه است؛ نه فقیهی که افزون برآراء فقهی عالم و معلّم اخلاق، فیلسوف و عارف نیز هست. در این صورت، باید آرای فقهی وی از دیدگاه‌های فلسفی، سیر و سلوک عرفانی، وآموزه‌های اخلاقی‌اش تفکیک شود.
- تصریح خواهیم کرد که نقش و کارکرد فقه انضباط اعمال بدنی و جوارحی فرد، و پدیدآوردن جامعه‌ای هنجار است، بر خلاف عرفان که در پی تحول درونی و وجودی فرد است.
- از آنجا که آموزه‌های فقهی برای همگان، به‌ویژه مخاطبین مباحثی از این دست، در حکم بدیهیات و توضیح واضحات است، ارجاع به منابع را کاری زاید دانسته، و از آن صرف نظر کرده‌ایم.

عرفان و آموزه‌های باطنی

در مقایسهٔ عرفان با دیگر شاخه‌های معرفت، مانند فقه، روشن است که تمامی آرا و نظرات فقهی فقیه، ظاهری است. فقیه تمامی دیدگاه‌های خویش را در مجلس همگانی، بدون در نظر گرفتن محرم یا نامحرم‌بودن شنوندگان، یا استعداد و ظرفیت آنان، در معرض فهم همگان قرار می‌دهد. اما در عرفان چنین نیست. عارف، در درس آزاد، مطالبی را در خور فهم همگان می‌گوید، اما برای آن‌ها که با آزمایش احراز می‌کنند که استعداد و ظرفیت لازم را داشته‌اند و می‌توانند محرم اسرار باشند، مطالبی در سطحی عالی‌تر و در خور فهم اینان ارائه می‌کند و تأکید بر سری‌بودن این تعالیم و آموزه‌ها دارد؛ و برای اخص خواص از یاران، تأملات عرفانی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

خود را مطرح کرده، بر پوشیده‌داشتن بیشتر آن‌ها تأکید می‌کند. فیثاغورث نخستین فیلسوف یونان قدیم است، که همهٔ مطالبش باطن‌گرایانه بوده است. به همین دلیل مطالبش را به صورت رمزی می‌نوشته است. یکی از توجیهاتی که برای این نظر او که«اصل همهٔ اشیاء عدد است» پیش نهاده‌اند همین رأی است که هر عدد در آموزه‌های او نماد[1] و اشاره و رمزی برای یک موجود خاص است (ملکیان، ۱۳۷۷، ج۱: ٦٩-٦٨). برای ورود در نحله و آیین او، آداب و مراسم تشرف سری[2] وجود داشته است. افرادی که به این نحله می‌گرویدند، در یک رتبه قرار نمی‌گرفتند. برای ورود، افراد مورد آزمایش قرار می‌گرفتند. پس از کامیابی در آزمایش‌ها آداب تشرّف در مورد آنان اجرا می‌شد. دورهٔ نوآموزی پنج سال به طول می‌انجامید. آن‌ها که لیاقت یادگیری تعالیم باطنی و سرّی عالی‌تر را داشتند دورهٔ«آزمایش» و«پرورش» را می‌گذراندند (خراسانی (شرف)، ۱۳۷۰: ۱۷۷؛ ملکیان،۱۳۷۷: ۸۳-۸۲).

روشن است عرفان مانند هر علم و معرفت دیگری اصطلاحات مخصوص به خود را دارد که پی‌بردن به فهم مطالب آن علم و معرفت مستلزم آشنایی به آن اصطلاحات است. افزون بر این عرفا اصرار دارند که افراد نامحرم و غیر وارد در طریقت، از مقاصد آنان آگاه نگردند. چرا که معانی عرفانی برای آن‌ها قابل درک نیست. ازاین‌رو عرفا در پنهان داشتن مقاصد خود اصرار می‌ورزند. الفاظ عرفا جنبه معمّا و راز دارد که باید راز معما را گشود[3] (مطهری، بی‌تا [کلام و عرفان]: ١٤٣).

قشیری (٤٦٥-٣٨٦ ق.) می‌گوید:

> هر طایفه از علما را لفظها است . . . و این طایفه را الفاظی است [که] قصد ایشان کشف آن معانی‌ها است که ایشان را بود با یکدیگر و مجمل و پوشیده بود برآنک نه از جنس ایشان بود اندر طریقت تا معنای الفاظ ایشان بر بیگانگان مبهم بود از آنک ایشان را غیرت بود بر اسرار خویش کی آشکار شود بر آنک نا اهل بود برای آنک حقایق ایشان مجموع نیست به تکلّف یا آورده به نوعی از تصرّف بلکه معنی‌ها است که خدای سبحانه و تعالی دل قوم را خزینهٔ آن کردست و خالص بکردست به حقیقت آن را اسرار قومی (قشیری، ١٣٦١: ٨٨-٨٧).

تاج‌الاسلام، ابوبکر محمدالکلاباذی (د. ۳۸۰هـ. ق.) چنین می‌گوید:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

اعلم ان علوم الصوفیّه علوم الاحوال، و الاحوال مواریث الاعمال . . . یمکن للعبد مراقبه الخواطر و تطهیر السّرائر و هذا هو علم المعرفه. ثم وراء هذا علوم الخواطر، و علوم المشاهدات و المکاشفات و هی الّتی تختصّ بعلم الاشاره و هو العلم الّذی تفرّدت به الصوفیّه بعد جمعها سائر العلوم. . . و انّما قیل علم الاشاره لِأنّ مشاهدات القلوب و مکاشفات الاسرار لایمکن العباره عنها علی التحقیق . . . و لایعرفها الّا من نازل تلک الاحوال و حل تلک المقامات . . . و عن عبدالواحد زید قال سألت . . . سألت رسول الله(ص) عن علم الباطن فقال(ص) "سألت جبریل عن علم الباطن" فقال: سألت الله عزَّو جلَّ عن علم الباطن فقال (تع): هو سرّ من سرّی، اجعله فی قلب عبدی، لایقف علیه احد من خلقی (الکلاباذی، ۱۴۰۷ ق.: ۸۸-۸۶).

هم او در ادامه می‌گوید:

برای هر مقامی از مقامات عرفانی آغاز و پایانی، و بین ابتدا و انتها احوال گوناگونی وجود دارد. برای هر مقام علم و برای هر حالی اشارتی لازم است. در هر مقام اموری نفی و اموری اثبات می‌شود. حال اگر کسی به احوال و استعدادها و ظرفیت شنوندگان آگاهی و اشراف نداشته باشد، و مقامی را توصیف کند و در این باره نفی و اثبات‌هایی کند، چه‌بسا در میان شنوندگان کسانی باشند که به این جایگاه و مقام نرسیده باشند و آنچه او نفی می‌کند از امور مثبت مقامی باشد که شنوندگان در آن استقرار دارند، و در نتیجه این امر سبب گمراهی شنونده شده، و نسبت بدعت و کفر به گوینده داده است و با او به جنگ و ستیز برخیزد. به این سبب طائفهٔ صوفیه الفاظی را اصطلاح کرده‌اند که بین خودشان شناخته شده و رازورمزی است بین آن‌ها؛ تا بر کسی که به آن مقام نرسیده مخفی و پوشیده بماند (همان: ۸۹-۸۸).

ابونصر سرّاج (۳۷۸ هـ.ق.) علم و معرفت را گسترده‌تر از آن می‌داند که عقل عقلا و فهم انسان‌های فهمیده، همهٔ آن را دریابد. داستان موسی(ع) و خضر(ع) را نمونه می‌آورد که با همهٔ بزرگی و جایگاه والا و مقام پیامبری موسی(ع)، چه درس‌هایی که نیاموخت. خدا در کتاب

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

استوار خویش، ناتوانی موسی(ع) را از درک کارهای«بنده‌ای از بندگان» خویش نمایانده است (کهف: ٦٥). وی حدیثی از پیامبر اسلام(ص) نقل می‌کند که فرموده است:«اگر شما می‌دانستید آن چه را من می‌دانم، اندک می‌خندیدید و فراوان می‌گریستید و از زنان لذّت نمی‌بردید و در خانه آرام نمی‌گرفتید و به بیابان‌ها می‌گریختید . . . » وی علوم شریعت را در چهار دسته طبقه‌بندی می‌کند که به ترتیب تقدم و تأخر عبارت است از: ١. علم روایت: سخنان پیامبر(ص)؛ ٢. علم درایت: فقه و احکام؛ ٣. علم قیاس و نظر و استدلال: جدل برای اقامه حجت برای گمراهان؛ ٤. علم معرفت و حقیقت: ریاضت و پرورش نفس. جمع همهٔ این علوم در اهل حقیقت امکان دارد ولی نه برعکس. از همین‌رو است که گروه‌های بسیاری تصوف را انکار می‌کنند، اما صوفیان هیچ‌کس را مردود نمی‌شمارند (سراج، ١٣٨٢: ٤٠٦-٤٠٤).

سنخ‌های روانی

فیثاغورث که غایت روحانی زندگی انسان را ارتباط با خدا می‌دانست و معتقد بود این پیوند تنها از راه حکمت قابل حصول و وصول است، انسان‌ها را در سه گروه طبقه‌بندی کرد و بر این باور بود که تنها دستهٔ سوم، یعنی فیلسوف که عاشق حکمت است به پیوند با خدا نائل می‌شود. گویی، او نظریه‌ای در باب سنخ‌شناسی[٤] انسان‌ها ارائه کرده بود. بنابر نظر او انسان‌ها بر اساس سنخ روانی[٥] سه گروهند: ١. انسان‌هایی که اساساً کنجکاوند[٦]؛ یکسره در پرس‌وجو و کندوکاوند. این گروه در پی حکمت[٧] یا معرفتند[٨]. ٢. انسان‌هایی که جاه طلبند[٩]، در پی به دست‌آوردن نوعی تفوق و برتری نسبت به دیگران‌اند. این گروه در پی موفقیت[١٠] یا افتخارند[١١] ٣. انسان‌های طماع[١٢] که نه روحیهٔ کنجکاوی و نه برتری‌جویی دارند؛ تنها در پی برآوردن نیازها و امیال و غرایز بدنی خویشند. این دسته در پی لذت[١٣] یا منفعت[١٤] هستند (خراسانی (شرف)، ١٣٧٠: ١٨٤؛ راسل، ١٣٥١: ٨٢؛ ملکیان، ١٣٧٧، ج ١: ٧٦-٧٢).

اساساً نکته مهمی‌در سنت‌های دینی و معنوی جهان وجود دارد مبنی بر اینکه در ارائهٔ راه استکمال، باید به سنخ روانی انسان‌ها توجه کرد. ادیان شرقی مانند آیین هندو نیز، به تفاوت انسان‌ها به لحاظ سنخ روانی‌شان توجه کرده، انسان‌ها را در تقسیم‌بندی اولیه چهار دسته کرده‌اند: نخست انسان‌هایی که اهل نظر و اندیشه‌اند[١٥] و با ذهن و بررسی، آراء و اندیشه‌ها

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

طریق معنویت را می‌پیمایند. دوم انسان‌های عاطفی[16]، انسان‌هایی که از راه محبّت طی طریق کرده‌اند و استکمال می‌یابند. سوم کسانی که اهل کشف و شهودند[17] و از راه تجربه‌های شهودی و یافته‌های وجدانی آهسته آهسته به خدا نزدیک می‌شوند. گروه چهارم اهل عمل و خدمتند[18] و از راه گشودن گره از مشکلات مردم و یاری دیگران در مسیر معنویت گام بر می‌دارند (ملکیان، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۰). به بیان دیگر، برای هر سنخ روانی یک یوگا وجود دارد:

۱. کرمه- یوگا[19]: روش اتحاد بین انسان و همه بشریت است. چنین انسان‌هایی به سود شخصی خود نمی‌اندیشند و همه چیز را برای دیگران فدا می‌کنند.

۲. جنانه-یوگا[20]: برای فیلسوف اتحاد همه هستی مورد نظر است؛ چنین انسان‌هایی با مهار ذهن و تربیت آن و تحت نظارت درآوردن ارگان‌های حسی، به گونه‌ای که هرگز به موضوعات احساسی فکر نشود، به درک معرفت وجود مطلق نایل می‌شوند.

۳. بهکتی-یوگا[21]: برای پیروان مکتب عشق، هدف اتحاد عاشق و معشوق یا اتحاد او با خدای عشق است. این راه آسان‌ترین راه شناخت خدا است.

٤. راجه- یوگا[22]: برای عارف، هدف اتحاد بین خود و خدا یا، من اعلی است، که از طریق خودداری و کفّ نفس، تهذیب و ریاضت و یک سلسله برنامه‌هایی مانند تمرکز (هته- یوگا[23]) تحقّق پیدا می‌کند (Bowker, 1997:1058-1059, Crim, 1981: 813-816، آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۵۰-۱۴۶).

روان‌شناسی نیز، سنخ‌های روان‌شناختی گوناگون شخصیت را، به‌خوبی، پذیرفته است. به نظر یونگ[24] همهٔ انسان‌ها را می‌توان در یکی از دو گرایش برونگرایی[25]، یا درونگرایی[26] جای داد. از سوی دیگر، کنش‌های روانی افراد انسان نسبت به جهان پیرامون و عالم درون خودشان متفاوت است. یونگ کنش‌ها را نخست، به کنش معقول و کنش نامعقول تقسیم می‌کند. کنش معقول را دو گونه می‌داند: کنش اندیشمند و کنش عاطفی. کنش نامعقول را نیز، به دو کنش حسی و کنش شهودی تقسیم می‌کند. بنابراین، یونگ هشت سنخ روان‌شناختی را از یکدیگر تمیز می‌دهد: برونگرای اندیشمند، برونگرای عاطفی، برونگرای شهودی، برونگرای به روش حسی، درونگرای اندیشمند، درونگرای عاطفی، درونگرای شهودی، درونگرای به روش حسی، (یونگ، ۱۳۷۲: ٥٦-٥٤؛ شولتس،۱۳٦۲: ۱۲۸-۱۲۷؛ راس، ۱۳۸۲: ۱۰۱-۱۰۰). به روایت دیگر، می‌توان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

انسان‌ها را بسته به سنخ روانی‌شان در چهار گروه جـای داد: برونگـرای کنشـگر[۲۷]، برونگـرای کنش‌پذیر[۲۸]، درونگرای کنشگر، و درونگرای کنش‌پذیر (ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۳۸).

فارغ از شمار سنخ‌های روانی انسان‌ها، و ویژگی‌های شخصیتی هر یـک از ایـن سـنخ‌هـا، و اختلاف احتمالی ادیان، مکتب‌های عرفانی و دیـدگاه‌هـای روان‌شناسـی در ایـن بـاره، صـرف پذیرش تفاوت‌های فردی افراد انسانی، به لحاظ سنخ روانی‌شان، مستلزم راه‌هـا و طریقـه‌هـای گوناگون برای سلوک و طی طریق معنویت و استکمال افراد انسانی است. حتی، بنا بـه ادعـای برخی، نوع دین‌داری افراد براساس سنخ روانی‌شان متفاوت خواهد بود (همان).

علوم اصیل هر دین

اگر گزاره‌ها و آموزه‌های متون مقدس هر دینی، از جمله اسلام را بررسی کنیم، در یک تقسیم و حصر عقلی، یا گزاره‌های ناظر به‌واقع هستند، یعنی توصیفی‌اند و در قالَبِ جمله اِخباری و به عبارت دیگر، از مقولهٔ «هست‌ها» و «نیست‌ها» هستند؛ و یا گزاره‌های ناظر به ارزش هستند، یعنی توصیه‌ای و هنجاری‌اند و در قالبِ جملهٔ اِنشائی و به بیان دیگر، از مقولهٔ «بایدها» و «نبایدها»ینند.

گزاره‌های دستهٔ دوم نیز، در یک تقسیم و حصر عقلی دیگر، یا ناظر به افعال جوانحی و باطنی‌اند، و یا ناظر به افعال جوارحی و ظاهری‌اند بنابراین، و بر اساس این دو حصر عقلی تعداد اقسام از سه بیرون نیست:

۱. گزاره‌های ناظر به واقع، ۲. بایدها و نبایدهای ناظر به افعال درونی، ۳. بایدها و نبایدهای ناظر به افعال بیرونی. در حوزهٔ فرهنگ اسلامی، علمی که گزاره‌های دستهٔ نخست را بررسی می‌کند، «علم کلام»، و علمی که متکفّل بررسی گزاره‌های دستهٔ دوم است، « علم اخلاق اسلامی» و علمی که عهده دار بررسی گزاره‌های دستهٔ سوم است«علم فقه اسلامی» است که، خود، دو بخش است: الف) آن چه امروزه تحت عنوان حقوق مطرح است، حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق جزایی، حقوق سیاسی؛ ب) آیین عبادی و شعائر دینی. براین اساس، عرفان یکی از علوم اصیل اسلام، یا هیچ دین دیگری، نیست. عرفان اسلامی، البته، شاخه‌ای از معرفت بشری است که در دامن فرهنگ اسلامی زاده و پرورده شده است و عرفا در همهٔ فرقه‌ها

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

و مذاهب اسلامی حضور دارند (مطهری، بی‌تا، [اصول فقه و فقه]: ۵۵ ۵۲، [کلام و عرفان]: ۱۰ ۹ و ۷۱-۷۰ و ۸۲-۸۱).

عارفان، در میان پیروان ادیان گوناگون، گام‌های مختلفی را که در راه رسیدن به خدا وجود دارد بر نقش«طریقت» تصویر کرده‌اند.«طریقت» یا راهی را که سالک در آن گام بر می‌دارد به عنوان راهی که از دل شریعت بیرون می‌آید، تعریف کرده‌اند. شرع را شاه‌راه اصلی و راه سلوک و تعالیم عرفانی را شاخهٔ منشعب از شرع دانسته آن را«طریق» نامیده‌اند. هیچ جاده یا راه [طریقت]ی نمی‌تواند بدون یک بزرگراه اصلی وجود داشته باشد. هیچ تجربهٔ عرفانی نیز، بدون آنکه فرد در ابتدا، شرع و اوامر و نواهی خدا را پیروی کند رخ نمی‌دهد (العبادی، ۱۳٤۷ ش: ۱۵؛ هجویری، ۱۳۸۳: ۵۵۹؛ آملی، ۱۳۷۷: ۱۹-۱۸؛ شیمل، ۱۳۷٤: ۱۸۲-۱۸۱). این راه سه شعبه به سوی خدا را براساس حدیثی که به پیامبر(ص) نسبت می‌دهند بیان کرده‌اند: «شریعت اقوال من، طریقت اعمال من، و حقیقت احوال من است» (آملی، همان؛ شیمل، همان).

یکی از موارد اختلاف عرفا با دیگران، از جمله فقیهان، همین دیدگاه عارفان است. عارفان و فقیهان در این امر که احکام شریعت مبتنی بر - و متضمن - حقایق و مصالحی هستند، هم رأی‌اند. فقها این مصالح را اموری می‌دانند که انسان را به سعادت و نیکبختی، یعنی حد اعلای بهره‌مندی از نعمت‌های مادی و معنوی، می‌رساند؛ در حالی که عرفا می‌گویند مصالح و حقایق نهفته در احکام و زیر پردهٔ شریعت، راه‌هایی هستند که به خدا می‌انجامد. یعنی این مصالح و حقایق تحولاتی وجودی است که بنا است در فرد محقق شود. به دیگر بیان، مراحل و منازلی است که پله پله بالا رفته به مقام قرب خدا منتهی می‌شود. باطن شریعت را«راه[=طریقت]» و پایان این راه را«حقیقت»، یعنی توحید می‌دانند. همان طور که در انسان‌شناسی بدن، نفس، و عقل را از یکدیگر منفک و مجزا ندانسته، نسبت بین آن‌ها را ظاهر و باطن می‌دانند، شریعت را ظاهر و پوستهٔ طریقت، و طریقت را پوستهٔ حقیقت می‌دانند. در بخش عقاید، صرف عقیده و باور ذهنی را کافی نمی‌دانند، بلکه می‌گویند این باورها باید در ژرفای جان انسان رسوخ کرده، به مرحلهٔ ایمان برسند. اخلاق را نیز، که ایستا و محدود است کافی ندانسته، سیر و سلوک عرفانی را که پویا و متحرک و بی‌پایان است جایگزین اخلاق علمی و فلسفی می‌کنند. چرا که عارف ورای بدن و نفس و عقل برای انسان مراتب والاتری قائل است و بر آن نیست که روح

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

انسان را مانند کاخی با شکوه به زیورها و زینت‌های اخلاقی مزین کند، بلکه بـر آن اسـت کـه روح انسان، مانند نطفه، سیر تکامل معنـوی‌اش را مرحلـه‌بـه‌مرحلـه، برپایـهٔ یـک نظـام طـولی فرارونده، طی کند (مطهری، بی‌تا، [کلام و عرفان]: ٧٤-٧٣ و ٨٢-٨٠).

ضرورت رهبری و مراقبت پیر طریقت با توجه به استعدادها و نوع شخصیّت مرید

مرید، یعنی شخصی که ورود به طریقت را اراده کرده، نیازمند یک رهبر اصیل روحـانی اسـت که او را در پیمودن مقام‌های گوناگونِ سلوک معنوی همواره در راستای هـدف و مقصـد نگـه دارد. نظارت و مراقبت دائمی شیخ مورد اعتماد و انسان کامل یا«طایر قدس» و«خضر» شـرط لازم و ضروری پیمودن مسیر معنوی است.«شیخ التّربیة» است که نفـس مریـد و سـالک را بـه دقت سرپرستی می‌کند. گاهی پیر طریقت را با پیامبر اکرم(ص) مقایسـه کـرده‌انـد (جـامی، ١٣٧٥: ٤٤٣). شیخ، نخست، فرد تازه‌وارد را در بوتهٔ آزمایش‌هایی قرار می‌دهد تا آمادگی، تـوان و ارادهٔ جدی او و نیز، نوع شخصیت و استعداد و اهلیتش را برای نوع سـلوک و تعـالیم متناسـب او، بیازماید. مرید باید اعتماد و امید کامل داشته باشد کـه بـه یمـن رهبـری و در سـایه اشـراف و مراقبت‌های شیخ مقامات طریقت را خواهد پیمود. شیخ به او می‌آموزد که در هر حالت روحی چگونه رفتار کند و در صورت لزوم دوره‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدت تنهایی و انزوا را برای او تجویز و توصیه خواهد کرد و یا، به‌دلیل ضعف روحی بیش از حد، یـا شـور معنـوی بـیش از اندازه‌اش، برای مدتی او را از چله‌نشینی بازخواهد داشت. گاهی نیز، به واسطهٔ احساس خطری که برای مرید دارد، او را، در تجربه‌های ریاضت و آموزه‌های معنوی، در کنار دیگر یاران قـرار می‌دهد (سراج، ١٣٨٢: ٢٠٧-٢٠٥؛ شیمل، ١٣٧٤، ١٩٠-١٨٥؛ مطهری، بی‌تا، [کلام و عرفان]: ٧٢).

> **ان نظرالعلماء الراسخین فی العلم و الرجال البالغین ترياق نافع ينظر احدهم الی الرجل الصادق فيستكشف بنور بصيرته حسن استعداد الصادق و استئهاله لِمواهب الله تعالی الخاصّة: فيقع فی قلبه محبّه الصادق من المريدين و ينظر اليه نظر محبّه عن بصيره . . . ان الله . . . جعل فی نظر بعض خواصّ عباده انه اذا نظر الی طالب صادق يكسبه حالا و حياه** (سهروردی، ١٩٦٦م.: ١٢٠).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

پیران چون کامل باشند دانند که هر مریدی به کدام مقام رسد به عاقبت کار، چنانکه از [شیخ] فتحه بسیار شنیده بودند که فلان را قدم فلان خواهد بود و فلان را قدم فلان (جامی، ۱۳۷۵: ٤٢٠).

چنان که مشاهده شد روش‌های مشایخ نمی‌تواند در مورد همه یکسان باشد. یک رهبر اصیل روحانی باید به میزان زیادی از درک و شناخت روان‌شناختی برخوردار باشد تا بر اساس توانایی، استعداد، درجهٔ هوش و ذکاوت، نوع شخصیت مریدهای خویش، هر یک را هماهنگ و متناسب با وضع و حال او آموزش دهد.

به‌عنوان نمونه، عارفان و اهل تصوف مفهوم «وقت» را مفهومی نسبی دانسته، گفته‌اند هر حالتی که بر عارف چیره می‌شود رفتار ویژه‌ای را ایجاب می‌کند. آن حالت را از آن جهت که مستلزم آن رفتار خاص است «وقت» آن عارف گویند. روشن است وقت هر عارفی نسبت به عارف دیگر در همان حال، یا نسبت به خودش در وضعیت دیگر متفاوت خواهد بود. از این‌رو عارف باید وقت‌شناس باشد (مطهری، همان: ١٤٧).

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق.

وقت آن است کی تو آن جایی اگر به دنیایی وقت تو دنیا است و اگر به عُقبی‌ای وقت تو عُقبیست و اگر شادی وقت تو شادیست و اگر به اندوهی وقت تو اندُهیست. مراد بدین آن است کی وقت آن بود کی بر مردم غالب بود و [نیز] به وقت آن خواهند کی مردم اندرو بود از روزگار . . . صوفیان گویند صوفی پسر وقت است (الصوفی اِبنُ وقتِهِ) و مراد آنست کی تا او مشغول هست بدآن چه اولی تر، اندر حال قیام همی‌کند بدآن چه اندر آن وقت فرموده‌اند (قشیری، ١٣٦١: ٩١-٨٨).

اهل تصوف با توجه به تفاوت‌های فردی و مرتبه و مقام سالک، برای توبه نیز، اقسام و وجوهی قائل شده‌اند: توبهٔ عوام، توبهٔ خواص، و توبهٔ انبیاء و اولیاء؛ و یا، توبهٔ انابه و توبهٔ استجابه. گاهی توبه از گناهان کبیره و محرمات است؛ گاهی توبه از گناهان صغیره است؛ و گاهی توبه از رقیب خاطر و حتی از به یادآوردن گناهان، است. یعنی هرچه غیر از خدا را باید از ذهن و ضمیر بیرون کند. تا بدان جا که رُوَیم گوید: «توبه، عبارت است از توبه کردن از توبه» (سرّاج، ١٣٨٢: ٩٩-٩٨؛ سهروردی، ١٩٦٦: ٤٨٨-٤٨٧؛ عبادی، ١٣٤٧: ٥٤-٥٠).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

دیدار پیران طریقت از فرایض این قوم است (جامی، ۱۳۷۵: ۱۱۶). زیرا از پیر چیزی به‌دست می‌آورند که در هیچ‌جای دیگر به‌دست‌آوردنی نیست. خدمت کردن به یکی از پیران و مشایخ بالاترین افتخار است، حتی اگر این خدمت پاک کردن خلای جُنید باشد (همان: ۲۲۷).

همان‌طور که اشاره شد شیخ بایست داوطلب تازه وارد را بیازماید. از این‌رو، گاه فرد مبتدی روزها در کنار درب خانهٔ شیخ منتظر می‌ماند؛ و یا در نخستین آزمایش با وی برخورد بدی صورت می‌گرفت. معمولاً پیران طریقت برای پذیرش رسمی داوطلب دست‌کم، سه آزمایش را لازم می‌دیدند: یک سال در خدمت به مردم، یک سال در خدمت به خدا، و سال سوم نیز، در مراقبت از دل خویش. گاهی، تحقیر و آزمایش به روش‌های دیگری صورت می‌گرفته است؛ شیخ مرید را به گدایی فرمان می‌داده است. البته نه به‌منظور استفادهٔ مالی، بلکه برای یاد گرفتن انضباط درویشی و سرزنش و توبیخ توسط مردم.

> ریاضت نفس را سؤال کرده‌اند تا ذلّ آن را بکشند و رنج به دل خود نهند و قیمت خود بدانند که ایشان هر کسی را چه ارزند، و تکبّر نکنند. ندیدی که چون شبلی به جُنید- رضی الله عنهما- آمده است:«یا بابکر ترا نخوت آن در سر است که: من پسر حاجب الحجّاب خلیفه‌ام و امیر سامره. از تو هیچ کاری نیاید تا به بازار بیرون نشوی و از هر که بینی سؤال نکنی؛ تا قیمت خود بدانی. چنان کرد و هر روز بازارش سست‌تر بودی تا سرِ سال به درجتی رسید که از همهٔ بازار بگشت، هیچ کسش هیچ نداد. باز آمد با جنید- رضی الله عنهما- بگفت. جُنید گفت:«یا بابکر، اکنون قیمت خود بدانی؛ که خلق را به هیچ می‌نَیَرزی. دل اندر ایشان مبند و ایشان را به هیچ نیز مگیر (هُجویری، ۱۳۸۳: ۵۲۷).
>
> تمنّا کندعارف پاکباز به دریوزه از خویشتن ترک آز
>
> (سعدی، ۱۳۷۱: ۲۴۲).

نگاهی به انسان‌شناسی فقه و عرفان[۲۹]

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

پس از تمهید مقدمات بالا به بررسی و تجزیه و تحلیل برخی پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی فقه و عرفان می‌پردازیم:

الف) ساحت‌های وجودی انسان

اگر انسان را دست‌کم، دارای سه ساحت وجودی بدانیم: بدن[۳۰]، ذهن[۳۱]، و نفس[۳۲] (با قطع نظر از ساحت روح[۳۳])، فقه تنها با ساحت بدن سروکار دارد. احکام فقهی ناظر به بدن است. فقه به دیگر ساحت‌های انسان کاری ندارد. برای اینکه به وظیفه فقهی خویش، و طبق احکام فقهی عمل کرده باشیم، کافی است بدن تابع احکام فقهی باشد: چشم، زبان، گوش، دست، پا، حتی مستحبات و مکروهات فقهی نیز، مربوط و ناظر به ساحت بدن است. فقه با بدن گفت‌وگو می‌کند و از بدن ما مطالباتی دارد. مطالبهٔ تکالیف بدن را دارد. به استثنای یک مورد، یعنی مسئلهٔ نیت، که ناظر به درون انسان است- البته به نظر می‌آید که نیت نیز، بیش از آنکه شرط عمل باشد در واقع، جزء عمل است- فقه کاری به درون ندارد. اگر انسانی از سر ریا، ترس، کلاهبرداری و به انگیزهٔ جلب اعتماد دیگران و یا وظیفه‌شناسی و برای نزدیکی به خدا، بدهی‌اش به دیگری را بپردازد، فقه و فقیه او را بریءالذمه می‌داند. فقه مراعات بیرون انسان را می‌خواهد. انگیزهٔ شخص برای پرداخت بدهی خود به درون انسان مربوط است و فقه با درون ما سروکار ندارد.

عرفان، افزون بر اینکه با تمام ساحت‌های مختلف انسان سروکار دارد، کم‌اهمیت‌ترین ساحت انسان را ساحت بدن می‌داند. در عرفان ساحت نفس و روان از ساحت ذهن، و ذهن از بدن مهم‌تر است. بنابراین، توصیه به ریاضت‌های بدنی در عرفان برای اصلاح ذهن، و اصلاح ذهن نیز، به منظور تهذیب نفس است. دغدغهٔ عارف، ذهن و از آن مهم‌تر نفس است. از این‌رو، طبق موازین بودنِ همهٔ آنچه به عرصهٔ بدن مربوط است برای عارف به هیچ وجه کفایت نمی‌کند؛ اما همینِ امر فقیه را خرسند و خشنود می‌سازد، و وی آن را کافی می‌داند (البته فقیه از آن رو که فقیه است و الا چه بسا فقیهی عالم اخلاق نیز باشد؛ بحث ما از نظر فقه او است.)

این امر بسیار مهم است که همهٔ توجه ما به بدن معطوف باشد، یا اینکه اصلاح بدن را مقدمه‌ای برای اصلاح ذهن، و اصلاح ذهن را مقدمه‌ای برای تهذیب نفس بدانیم. بدین ترتیب،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

روشن است که ما انسان‌ها به لحاظ ساحت بدن خود، در مقایسه با ساحت ذهـن و نفـس، بـا یکدیگر شباهت‌ها و مشترکات بیشتری داریم. و شباهت‌ها و مشترکاتمان در ساحت ذهن بیش از شباهت‌ها و مشترکاتمان در ساحت نفس است. از این‌رو، عرفان کـه بـه همـهٔ سـاحت‌هـای انسان توجه دارد، به ذومراتب بودن انسان‌ها عنایت و اقرار دارد. یعنی برای همـه یـک برنامـه نمی‌دهد. بدن انسان‌ها به لحاظ زیست‌شناختی، نظامی یکسان و شبیه به هم دارنـد؛ بـه همـین دلیل می‌توان احکام بدنی یکسانی، مانند روزه داری، را برهمه بار کرد. اما اشتراک انسان‌هـا در ناحیهٔ ذهن از اشتراکشان در ناحیهٔ بدن، و اشتراکشان در ناحیـهٔ نفـس از اشتراکشـان در ناحیـهٔ ذهن کمتر و کمتر است. پس عرفان با ساحت‌هایی سروکار دارد که انسان‌ها در این ساحت‌هـا خیلی با هم متفاوت هستند. این تفاوت‌ها تا بدان جا است که صدرالدین شیرازی هر انسانی را نوع منحصر در فرد می‌دانست؛ او بر این عقیده بود که نباید انسان‌ها را نوعی دانست که افـراد بسیار تحت آن وجود دارد؛ هر انسانی را نوع می‌دانست؛ اما نوعی که یـک فـرد بیشـتر نـدارد (شیرازی (ملاصدرا)، ۱۳٦۸، ج۷: ۱۸۵-۱۸٤، و ج۹: ۹٦). اگر جنبهٔ حیوانی انسان در نظر باشد، نمی‌توان گفت که هر انسانی نوع منحصر در فرد است، انسان نیز، مانند دیگر حیوانات است کـه از هـر نوع آن میلیون‌ها فرد وجود دارد. بنابراین، چون انسان‌ها افزون بر بدن، که به لحاظ بدنی همـهٔ انسان‌ها نظام زیست‌شناختی یکسانی دارند، دارای ذهن، و مهم‌تر از آن دارای نفـس هسـتند، و به این جهت افراد انسان‌ها کاملاً با یکدیگر متفاوت می‌شوند، عرفان بیشترین توجه را به نفس و سنخ نفسانی می‌کند؛ در حالی که فقه این گونه نیست.

ب) انسان متفرد یا شهروند

کارکرد فقه تشکیل امت است. فقه در صدد است جامعه و امتی پدید آورد که وقتی از این جامعه فیلمبرداری می‌شود، در آن منکری واقع، و معروفی ترک نشود. هدف فقه ساختن امت و جامعهٔ دینی است. فقه مشغله و شأن اجتماعی دارد.

همان‌گونه که گفته شد، فقه را می‌توان مجموعه‌ای از احکام حقوقی، مناسک و شعائر دانست که بخش حقوقی‌اش همان «حقوق» است. بخش مناسک و شعائر آن نیز، با مناسک عرفان متفاوت است؛ زیرا مناسک و شعائر فقه ناظر به بدن و بیرون انسان است، مانند روزه، نماز، حج. بدون ارزش داوری. باید گفت که فقه کارکرد اجتماعی دارد، اما عرفان در صدد

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

است هر انسانی، انسان نیکی شود. در حالی که هدف فقه تشکیل جامعه‌ای است که در آن کارهای نیک انجام شود. تفاوت بسیاری وجود دارد بین اینکه ما در صدد باشیم انسان‌ها کار نیک انجام دهند، با اینکه در پی این امر باشیم که انسان‌ها نیک شوند. نیک شدن کار آسانی نیست.

به‌عنوان نمونه، اگر فقیه، بما هو فقیه، به جامعه بنگرد و مشاهده کند که همهٔ خانم‌ها حجاب را رعایت می‌کنند، خرسند است که کار نیکی به نام رعایت حجاب انجام گرفته است. اما اگر عارف به چنین جامعه‌ای بنگرد خواهد گفت که خانم‌هایی که از سر ترس و به انگیزهٔ فریب دیگران حجاب را رعایت کرده‌اند، هرچند کار نیکی کرده‌اند اما خود انسان نیکی نیستند. تنها خانم‌هایی که عفاف درونی آن‌ها را واداشته تا حجاب را رعایت کنند، انسان‌های نیکی هستند. به همین ترتیب، اگر پدیدهٔ رشوه‌خواری را در جامعه ریشه‌کن کنند، فقیه خشنود و خرسند خواهد شد؛ اما عارف می‌گوید که باید دید افراد جامعه به چه انگیزه‌ای تن به رشوه نداده‌اند، اگر تنها به این انگیزه که رشوه‌خواری را با رشد معنوی خود ناسازگار می‌دانستند، از این بدی تن زدند خرسندی عارف را در پی خواهد داشت. ولی اگر از ترس حسابداری، حراست و یا ریاست ادارهٔ خود از انجام این گناه دوری جستند، عارف خرسند و کامیاب نخواهد بود؛ زیرا در این صورت آن‌ها انسان‌های نیکی نشده‌اند. بنابراین، عارف در پی ساختن جامعه‌ای است که در آن انسان‌های نیک پرورش یابند. نباید تنها به این بسنده کرد که در آن جامعه تنها کارهای نیک انجام شود. روشن است که اگر انسان‌های نیک پدید آیند، رفتار و کردارشان نیک خواهد بود؛ اما چنین نیست که اگر در جامعه‌ای کار نیک انجام شود، انسان‌های آن جامعه، لزوماً، نیک باشند. چه‌بسا افراد جامعه از سر ترس، ریا، نفاق و نیرنگ رفتار نیک داشته باشند.

درست مانند اینکه برای خریداری نان تفاوت نمی‌کند که نانوا سیاه‌پوست باشد، یا سرخ‌پوست، شهری باشد یا دهاتی، زن باشد یا مرد، فرآورده، که نان برشته است، مهم است. فقیه نیز، با فرآورده کار دارد. برای فقیه مهم نیست چه چیزی باعث می‌شود افراد جامعه معروفی انجام دهند، یا منکری را ترک کنند. برای او عمل به معروف و ترک منکر در درجهٔ اولِ اهمیت است. برای عارف، فرآیند مهم است؛ افراد به چه انگیزه و برای دستیابی به چه هدفی احکام و برنامه‌ها را رعایت می‌کنند. گویا - در تمثیل بالا برای عارف مهم است که چه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

کسی نان را می‌پزد، برشته و کیفیت مطلوب پخت نان برای او چندان اهمیتی ندارد. او ایـن را که در جامعه مناسبات اجتماعی بر پایهٔ موازین شرع، یا بر اساس معروف و منکر برقـرار باشـد مطلوب بالذت نمی‌داند. همهٔ اهتمامش معطوف به رشد معنوی خود و یا دیگران است. تن‌دادن به معروفی یا منکری از سر ترس و بُزدلی یا طمع و زیاده خواهی در عرفان ارزش معنـوی بـه شمار نمی‌آید.

در واقع، عرفان به انسان به چشم یک فرد می‌نگرد نه به چشم یک شهروند یا عضو جامعه. خیلی از خلاف عرف‌هایی که عرفا توصیه می‌کنند به این دلیل است که می خواهند به فرد توجه دهند که نپندارد که اگر روابط و مناسبات اجتماعی را براساس هنجارهای عرفی سامان دهد، لزوماً رشد معنوی خواهد داشت.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(حافظ)

از همین‌رو است که مشایخ عرفان مرید خود را به رفتار خلاف عرف، امر و توصیه می‌کردند تا به مرید بفهمانند اگر توانست در شبکهٔ روابط اجتماعی جا خوش کرده، مناسبات اجتماعی خود را با هنجارها و معیارها هماهنگ کند. گمان نبرد از این راه تعالی و استکمال می‌یابد. فرا رفتن بی‌تردید، از رعایت‌کردن مناسبات اجتماعی حاصل نمی‌آید، بلکه حتی امکان دارد فرد، برای رشد معنوی خود لازم باشد مناسبات اجتماعی‌اش را تعطیل کند. عرفا بر این نکته تأکید بسیار دارند؛ تا آنجا که برخی از عرفای افراطی (ملامتیّه) در این باره اساساً، عکس این امر را قائلند و می‌گویند که هر چه فرد در مناسبات اجتماعی جای‌گیرتر شود؛ هر چه در منظر مردم شهروند بهتری شمرده شود، رشد معنوی‌اش آفت‌پذیرتر و آسیب‌پذیرتر می‌شود. همرنگی با جماعت در عرفان ارزش نیست. هر کس باید در پی تفرد خود باشد. حال اگر از افراط ملامتیّه صرف نظر کنیم، عارفان اساساً، به انسان به چشم شهروند یا عضو جامعه نمی‌نگرند. او را یک فرد در نظر می‌گیرند. انسان با تفردی که دارد باید آهسته‌آهسته رشد کند و حالاتی را از خود دور کند و حالات دیگر را در خود پدید آورد و در خود راسخ کند تا تحول معنوی بیابد.

امّا فقه و فقیهان از انسان رعایت مناسبات اجتماعی را می‌خواهند. یکی از منابع عمدهٔ فقه عرف است: عرف متشرعه، یا سیرهٔ عقلا. برای اینکه مناسبات اجتماعی از هم نپاشد باید عرف

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

را رعایت کرد. علت اینکه در فقه برخی امور و اعمال به‌شدت محکوم و کیفرهای شدیدی برای آن‌ها وضع شده آن است که آن اعمال و امور هماهنگی و سامان جامعه را خدشه‌دار می‌کند. و الا اگر آن‌ها نمود بیرونی پیدا نکنند، فقه و فقیه با صاحبان و فاعلان آن امور و اعمال کاری ندارد؛ چرا که هنوز به مناسبات اجتماعی آسیب نرسانده است. برای فقیه محفوظ ماندن شبکهٔ مناسبات و روابط اجتماعی مهم است. به دیگر بیان فقه ذاتاً، در پی حفظ و پاسداری از عرف است. اما عرفان ذاتاً، عرف ستیز است.

ج) سنخ روانی

عارفان به این امر توجه کرده‌اند که انسان‌ها از اوضاع و احوال روانی یکسانی برخوردار نیستند؛ انسان‌ها با اوضاع و احوال واحد، و در شرایط یکسانی به دنیا نمی‌آیند. از این‌رو، انتظار برابر و یکسان از آن‌ها نتوان و نباید داشت. انتظار برابر و یکسان داشتن از همهٔ انسان‌ها، با توجه به اینکه در اوضاع و احوال یکسانی به‌دنیا نمی‌آیند، نه عادلانه است و نه عملی. عادلانه نبودن امر روشن و واضح است؛ زیرا سرمایه‌های اولیه ما انسان‌ها یکسان نیست و انتظار سود یکسان و توقع داشتن خلاف عدالت است. مانند اینکه مسابقه دهندگانِ دو میدانی، که از نقطهٔ واحدی آغاز به دویدن نمی‌کنند، نباید در داوری نهایی رسیدن به نقطهٔ واحد برای آن‌ها ملاک و معیار قرار گیرد.

انسان‌ها در حافظه، هوش، سرعت انتقال، استعدادها، توانایی‌های عاطفی، عقیدتی، عقلی و جسمی تفاوت دارند. از این‌رو انتظار واحد و یکسان از افراد بشر، نه تنها خلاف عدالت است، بلکه حتی عملی نیز نخواهد بود؛ زیرا اگر انجام‌دادن کاری فراتر از توان شخص باشد امکان اجرای آن کار از سوی او وجود ندارد. انسان‌ها به طور قطع در چهار ناحیه با یکدیگر متفاوتند: ۱. تفاوت‌های وراثتی؛ ۲. تفاوت‌های ناشی از محیط تعلیم و تربیت؛ ۳. تفاوت‌های ناشی از سن؛ ٤. و از همه مهم‌تر تفاوت‌های ناشی از سنخ روانی. به سنخ روانی بیش از همه بها داده می‌شود. سنخ روانی فوق ژنتیک است. چه‌بسا فرزندان یک پدر و مادر در سنخ‌های روانی متفاوتی به‌دنیا بیایند. بنابراین، این امر البته بسیار اهمیت دارد که توجه داشته باشیم همهٔ انسان‌ها چنین نیستند که بتوان آن‌ها را به یک شیوه و طریق رشد و پرورش داد. روشن است معنای این سخن محروم کردن برخی انسان‌ها از یک روش و شیوه نیست؛ بلکه بدین معنا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

است که براساس وضع روانی و تاب و توان هرکس، باید طریقه متناسب با او را در نظر گرفت.

در فقه یا چنین توجهی وجود ندارد، و یا بسیار اندک است. از نظر فقهی همین که دختر به سن ۹ یا ١٤، و پسر به سن ١٥ یا ١٦ رسید بدون استثنا همگی مشمول یک سلسله احکام و وظایف می‌شوند. نیاز به گفتن نیست که در این بحث تفاوتی نمی‌کند که کدام سن معیار سن تکلیف شرعی قرار گیرد؛ آنچه اهمیت دارد این است که هر دختر و پسری با ورود به سن خاصی مکلف به یک سلسله تکالیف و وظایف می‌شود: باید نماز بگزارد، روزه بدارد، وضو بسازد. در فقه تفاوت‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. علت این عدم توجه فقه، چنان‌که گذشت، شأن اجتماعی فقه است. اما از نظر عارفان تکلیف واحد و یکسان کردن بر همهٔ انسان‌ها نه عادلانه است و نه برآورده شدنی.

د)«آزمون و خطا» پذیری آموزه‌های فقه و عرفان

لبّ سخن فقه این است که در این دنیا تنها باید عمل کرد. این دنیا تنها زمان عمل و امتحان است. محاسبه و پاداش در آخرت و عالم دیگر است .علی بن ابی طالب(ع) می‌گوید: **«انّ الیَومَ عَمَل و لاحِساب وغداً حِساب و لاعمل»** (نهج البلاغه، خطبه: ٤٤٢). در این دنیا باید عمل کرد؛ محاسبه‌ای صورت نمی‌گیرد. کسی که به احکام فقهی عمل می‌کند نباید انتظار داشته باشد وضع زندگی‌اش با کسی که به این تکالیف و وظایف عمل نمی‌کند، متفاوت باشد. در مقام تشبیه و تمثیل، تا از این دنیا نرویم، ورقهٔ امتحانی‌مان تصحیح نمی‌شود، زیرا هنوز در مرحله آزمون و امتحان به سر می‌بریم. سخن علی(ع) لبّ سخن فقه را بیان می‌کند[٣٤]؛ موضع فقه را به خوبی می‌رساند. امروز محاسبه‌ای در کار نیست، محاسبه فردا محقق می‌شود.

اما عرفان می گوید اگر شما را به فلان ریاضت توصیه می‌کنم، از این روست که می‌خواهم شما با انجام این کارها به فلان حالت ذهنی برسید. حال اگر به آن حالت ذهنی نرسیده‌اید، امر از دو بیرون نیست؛ یا آن اعمال را به درستی انجام نداده‌اید و یا توصیه‌ها و روش من نادرست است. تو گویی در عرفان نوعی آزمون و خطا در همین جهان وجود دارد. برای مثال، عرفا برای جلوگیری یا کاستن از خاطرات و خطورات ذهنی کارهایی را توصیه می‌کنند که در

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

صورت انجام آن‌ها تداعی معانی برای انسان پیش نمی‌آید. تداعی معانی انسان را لگدکوب خیال کرده، مشکلات اخلاقی و معنوی جدی برای شخص به دنبال می‌آورد. چنین آموزه‌ای را در همین دنیا می‌توان آزمون کرد که درست است یا نادرست. در صورت به کار بستن آن و گرفتار آمدن دوباره به تداعی معانی و خیالات و اوهام، باید گفت که اگر توصیه‌ها به درستی به کار بسته شده است، معلوم می‌شود آن برنامه‌ها کارساز نیست. در عرفان همه چیز نقد است.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم

(حافظ)

درعرفان برای بیماری‌های اخلاقی و معنوی، ریاضت‌هایی توصیه می‌شود. برای حسادت، دروغگویی و دلهره، تا با انجام آن ریاضت‌ها شخص بیماری‌های خود را درمان کند. اما در فقه گفته می‌شود پس از مرگ، از شب اول قبر معلوم می‌شود آنچه در دنیا کرده‌ای چه بار داده است. در این دنیا آزمونی وجود ندارد. شاید همین امر سبب می‌شود که بتوان از احکام فقهی سوءاستفاده کرد. البته عرفان هم سوءاستفاده خاص خود را دارد؛ اما از این حیث، جا برای سوءاستفاده باز نمی‌کند. به بیان دیگر، سخن فقیه از این حیث ابطال‌ناپذیر است که باید در این دنیا به سختی‌ها و دشواری‌های عمل به احکام تن داد و امکان آزمودن دستورالعمل‌ها در این دنیا وجود ندارد. اگر با فقیه محاجه شود که دیگران و حتی فقه ادیان دیگر توصیه‌های متفاوتی کرده‌اند، و برای اثبات اشتباه و خطا بودن آنان و صواب بودن فقه دین خود مطالبه دلیل شود، انسان را به حیات پس از مرگ حواله می‌دهد. روشن است گاهی عرفان، از این حیث، تبدیل به فقه شده و می‌شود؛ گاهی دیده می‌شود همان تعبدی که متشرعه نسبت به فقیه خود دارند، در سیر و سلوک عرفانی و معنوی نیز، مرید نسبت به مرشد خود دارد. سال‌ها است که می‌آید و می‌رود ولی هنوز اضطراب‌ها، دلهره‌ها، غم‌ها و ترس‌ها را دارد، با این همه، می‌گوید آقا و شیخ درست فرموده‌اند؛ لابد اشکال از من است. عرفان همیشه آزمون این جهانی داشته است.

حال باید توجه داشت تفاوت برنامه‌های فقه و عرفان، از حیث آزمون این جهانی، ریشه در تفاوت انسان‌شناسی دیدگاه فقهی و عرفانی دارد یعنی هر یک پیش‌فرض انسان‌شناختی متفاوت با دیگری دارد. عرفان در واقع، این پیش‌فرض انسان‌شناسی را دارد که هر دگرگونی در انسان رخ دهد، قطعاً برای خود وی محسوس خواهد بود و اگر چیزی حس نشد، به این

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

معنا است که دگرگونی در انسان رخ نداده است. در اینجا از این مثال مدد مـی‌گیـرم کـه فـرق است بین موجودی و محتوای شکم فرد و موجودی حساب بانکی او. این امکان وجود دارد که انسان از موجودی حساب بانکی‌اش بـی خبـر باشـد؛ انسـان از موجـودی حسـاب بـانکی‌اش بالضروره مطلع نیست. اما از اینکه سیر است یا گرسنه، یعنی از محتویات معده خود نمی‌توانـد مطلع نباشد. پربودن ذخیرهٔ معده چیزی نیست که من از آن بی‌خبر و بی‌اطلاع باشم. تو گـویی فقه نتایج و فرآورده‌های عمل به احکام فقهی را از مقولهٔ حساب بـانکی مـی‌دانـد؛ تـا در ایـن جهان هستیم از موجودی حساب بانکی خود بی خبـریم. پـس از مـرگ اسـت کـه بـه حجـم اندوختهٔ خود، به باغ‌ها و قصرها که برای ما تدارک دیده‌اند پی مـی‌بـریم. امـا در عرفـان گفتـه می‌شود بـه خـودت بنگـر! اگـر اضـطراب داری، اگـر دلهـره و تشـویش داری کـاخی برایـت نساخته‌اند. چرا که اگر چیزی در تو باشد باید محسوس خـودت باشـد، چیـزی بیـرون از تـو وجود ندارد. آیات فراوانی از قرآن به نظر می‌آید، مؤیّد این معنا است. از آن جمله: **«مـن کـان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی»** (اسراء: ۷۲). اگر در اینجا چیزی نمی‌دانـی جـای دیگـر هـم نمی‌دانی؛ اگر در دنیا کور باشی در آخرت هم کور خواهی بود. آخرت باطن دنیا است. اگر در دنیا آرامش داری، در آخرت هم آرامش خواهی داشت؛ اگر در دنیا در اضـطراب و تشویشـی، در آخرت نیز، مضطرب خواهی بود. مانند گرسنگی است، نمی‌شود معده پر باشد امـا شـخص احساس سیری نکند، یا برعکس با معده خالی احساس گرسنگی نکند. تحولاتی کـه در انسـان رخ می‌دهد بی‌تردید، برای خود وی محسوس خواهد بـود. هرچنـد بـرای دیگـری محسـوس نباشد. این، در واقع، یک دیدگاه انسان‌شناسانه است. البته برخی عرفا مدعی‌اند دگرگـونی‌هـای حاصل شده در فرد محسوس دیگران هم واقع می‌شود. به‌عنوان نمونه شحینه - به گفتهٔ عرفـای یهود - و سکینه - به گفتهٔ عرفای مسلمان - یعنی وقار انسان عارف محسوس دیگران هـم واقـع می‌شود. عارف در رویدادها تلاطم پیدا نمی‌کند.

در هر صورت خود فرد باید نتایج و آثار دستورالعمل‌ها و توصیه‌های به‌کار بسته را احساس و در همین دنیا آزمایش کند. اگر نتیجه و آثار مورد نظر حاصل نشد، به فرض دقت و درستی اجرای آن‌ها، مرشد چه‌بسا مرید خود را به مرشد و پیر طریقت دیگری ارجاع دهد. فراوان رخ داده که مرشدی مرید خود را به نزد شیخ دیگری فرستاده است. از همین رو در میان مشایخ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

ابدال، اوتاد، و اقطاب وجود دارد. گاهی نیز، به دلیل اینکه مرید به حدی از رشد معنوی رسیده، باید نزد مرشد بالاتری برود. سلسله مراتب مرشدها متناسب با سیر صعودی مرید وجود دارد. در فقه چنین نیست که شخص متشرع و دین‌دار وقتی به مرتبهٔ و مرحله‌ای رسید، او را برای آموزه‌ها و توصیه‌های بالاتر نزد فقیه دیگر بفرستد. اساساً، در فقه نبایست به درجه و مرتبه‌ای برسیم. تا قیامت باید این دستورالعمل‌ها را به کار بست. شاید آوردن حدیثی از امام صادق(ع) در این مقام بدون مناسبت و خالی از فایده نباشد: **«علم سلمان علما لو علمه ابوذر کفر»** (مفید، بی‌تا، ۱۲). **«ولو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله»** (کلینی، ۱۳۶۳: ٤٠١؛ طوسی، ١٣٤٨: ١٧).

پی‌نوشتها

1. Symbol
2. Secret Initiation Ceremony

۳ . البته وجه سومی نیز، برای این امر گفته‌اند. برخی عارفان- دست کم ملامتیه- برای درهم شکستن تعینات در مراحل سیر و سلوک، و به جای آنکه در پی به دست آوردن افتخار و آوازه در میان مردم باشند، می‌کوشیدند برای خود ننگ درست کنند. در گفتار و رفتار خود، تعمدی به«ریای معکوس» داشته‌اند برخلاف ریاکاران که بدِ خود را خوب، و جُوِ خود را گندم می‌نمایانند، اینان برآن بوده‌اند که بین خود و خدا خوب باشند ولی مردم آنان را بد بدانند. البته یکی از مواردی که فقها عرفا را طعن زده، تخطئه می‌کرده‌اند همین امر است. فقه اسلامی ریا و ملامتیگری را به یکسان محکوم می‌کند (مطهری، بی‌تا: ۱۴۴).

4. Typology
5. Psychological types
6. Curious
7. Wisdom
8. Knowledge
9. Ambitious
10. Success
11. Honor
12. Covetous

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

13. Pleasure
14. Profit
15. Contemplative
16. Emotive
17. Intuitive
18. Servetive
19. Karma-yoga
20. Janana-yoga
21. Bhakti-yoga
22. Raja-yoga
23. Hatha-yoga
۲۴. Young ،(1875-1961) Carl Gusta، روانشناس سوئیسی
25. Extravertion
26. Intravertion
27. Active
28. Passive

۴۳. در این بخش فراوان وام‌دار تلمذ از محضر استاد فرزانه و فرهیخته، آقای مصطفی ملکیان هستم.

30. Body
31. Mind
32. Soul
33. Spirit

۴۸. باید توجّه داشت که اولاً علی(ع) سخنان معنوی و عرفانی فراوان دارد. منظور این نیست که حضرت دیدگاه فقهی دارد. منظور این است که این سخن حضرت موضع فقه را کاملاً بیان می‌کند. ثانیاً یکی از مؤلفه‌های حیات دینی زندگی پس از مرگ و مسئلهٔ جاودانگی و بقای نفس است. قطعاً انسان متدین به انگیزهٔ رستگاری پس از مرگ عمل می‌کند. سخن در این است که فقه - بما هو فقه - محک آزمون و خطا در این جهان ندارد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

منابع

الف) فارسی و عربی:

- آشتیانی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵)، *عرفان: گنوستی‌سیزم، میستی سیزم: مذاهب هندی، بخش چهارم ودانتا*، چاپ اوّل، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۷۷)، *اسرار شریعت و اطوار طریقت و انوار حقیقت*، ترجمه سید جواد هاشمی علیا، چاپ اول، تهران: انتشارات قادر.
- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله. (۱٤۰۳ق.)، *الاشارات و التنبیهات*، الطبعه الثانیه، بی‌جا، دفتر نشر کتاب.
- اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله. (۱٤۰۹ق./ ۱۹۸۸م.)، *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، چاپ اوّل، بیروت: دارالکتب العلمیّه.
- بلخی (مولوی)، جلال‌الدین محمد. (۱۳٦۰)، *مثنوی معنوی*، با تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۵)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ سوم، تهران: اطّلاعات.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۰)، *دیوان حافظ*، با تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ اوّل، تهران: صائب.
- خراسانی (شرف)، شرف‌الدین. (۱۳۷۰)، *نخستین فیلسوفات یونان*، چاپ دوم، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- راس، آلن، اُ.. (۱۳۸۲)، *روانشناسی شخصّت (نظرّه ها و فرآیندها)*، ترجمه سیاوش جمالفر، چاپ چهارم، تهران: روان.
- راسل، برتراند. (۱۳۵۱)، *تاریخ فسلفهٔ غرب*، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- سرّاج، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوّف*، ترجمه مهدی محبتی، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، چاپ اول، تهران: اساطیر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

- سعدی شیرازی، شرف الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۱)، *کلیات سعدی [بوستان]*، با مقدّمه و تصحیح محمد علی فروغی، چاپ هفتم، تهران: طلوع.
- السهروردی، ابوحفص شهاب الدین عمر. (۱۹٦٦م.)، *عوارف العارف*، الطبعه الاولی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- شولتس، دوآن. (۱۳٦۲)، *روانشناسی کمال (الگوی شخصیّت سالم)*، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ یازدهم، تهران: پیکان.
- شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین محمد. (۱۳٦۸)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج۷ و ج۹، چاپ دوم، قم: مکتبه المصطفوی.
- شیمل، انِ ماری. (۱۳۷٤)، *ابعاد عرفان اسلامی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸٤)، *اختیار معرفه الرجال (رجال کشّی)*، تصحیح حسن مصطفوی، چاپ اول، مشهد: دانشگاه مشهد.
- العبادی، قطب الدین. (۱۳٤۷ش./ ۱۹٦۸ م.)، *التصفیه فی احوال الصوفیه یا صوفی نامه*، تصحیح و ویراستاری غلامحسین یوسفی، تهران.
- الغزالی، ابوحامد امام محمد بن محمد بن محمد. (بی‌تا)، *احیاء علوم الدین*، ج٤، دمشق: عالم الکتاب.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. (۱۳٦۱)، *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فریدریک. (۱۳٦۸)، *تاریخ فسلفه*؛ جلد اول، یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- الکلاباذی (تاج الاسلام)، ابوبکر محمد. (۱٤۷۰ ق./ ۱۹۸٦م.)، *التعرّف لمذهب اهل التصوّف*، چاپ اوّل، دمشق: دارالایمان.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳)، *الکافی*، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: دارالکتب الاسلامیّه.
- مطهّری، مرتضی. (بی‌تا)، *آشنایی با علوم اسلامی [اصول فقه و فقه؛ کلام و عرفان]*، تهران: انتشارات صدرا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (بی‌تا)، *الاختصاص*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعه المدرسین.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۷)، *تاریخ فلسفه غرب*، ج اول، چاپ اوّل، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- ـــــــــــ . (۱۳۷۹/ ۱٤۲۱ق)، *جزوه درسهای معنویت درنهج البلاغه*، تهران: نگاه معاصر.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۱)، *راهی به رهایی؛ جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت*، چاپ اوّل، تهران: نگاه معاصر.
- ورنر، شارل. (۱۳۷۳)، *حکمت یونان*، ترجمه بزرگ نادرزاد، چاپ دوم، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- هُجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، *کشف المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ اوّل، تهران: سروش.
- یونگ کارل گوستاو. (۱۳۷۲)، *روانشناسی ضمیر ناخودآگاه*، ترجمه علی امیری، چاپ اول، تهران: انقلاب اسلامی.

ب) انگلیسی

- Bowker, John. (1977), *the oxford Dictionary of world Religions*, first Published, New York, Oxford University Press.
- Crim, Kieth and Roger A. Bullard and D. Shinn. (1981), *Dictionary of living Religions*, Abingdon, Nashville.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]



[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]